

آینه پژوهش ۱۸۳  
سال سی و یکم، شماره سوم،  
مرداد و شهریور ۱۳۹۹

# نکته حاشیه یادداشت

۲۸۹-۳۰۳

حمیدرضا تمدن | جویا جهان بخش |  
روح الله شهیدی | جواد بشری |  
رسول جعفریان |

«نکته، حاشیه، یادداشت» بخش جدید آینه پژوهش  
مشمول است بر یادداشت‌ها و اشارات کوتاه از  
پژوهشگران ارجمند در باب نکاتی که یا مجال مقاله  
بلند شدن نداشته‌اند یا ارائه آنها به همین شیوه سودمند  
است.

عنوان بخش را بدون کم و کاست و تغییر از بخشی با این  
عنوان در مجله «آینده» به سردبیری مینوروان ایرج افشار  
وام گرفته ایم.



## ملاحظات در باره انتساب کتاب «الطب النبوی» به ذهبی

کتاب «الطب النبوی» منسوب به ذهبی یکی از آثار است که در امتداد نگارش مجموعه‌های روایی با موضوع سلامت (جسم، روح و روان) و بهداشت در کلام نبوی (ص) و همچنین آثاری که در زمینه «طب دینی / شرعی / روایی» به ویژه پس از قرون میانه به رشته تحریر در آمده گردآوری شده است.<sup>۱</sup> دکتر عبدالحکیم الأنیس در مقاله‌ای که به سال ۱۹۸۹م در مجله «الإجتهد» بغداد به چاپ رسان

د، ضمن نقد کتاب «الطب من الکتاب والسنه» که در سال ۱۹۸۶م توسط دارالمعرفه بیروت و با تحقیق و تعلیق دکتر «عبدالمعطی امین قلجی» به عنوان اثری از «عبداللطیف البغدادی» به چاپ رسیده بود آن را عیناً همان کتاب «الطب النبوی» منسوب به ذهبی دانسته که البته ارائه شواهد بیشتر را به نوشتاری دیگر موقوف کرد.<sup>۲</sup> او سپس در مقاله‌ای دیگر تلاش کرد تا نشان دهد نسبت کتاب «الطب النبوی» به ذهبی نیز اساسی ندارد و هرگز نمی‌توان او را مؤلف کتاب دانست. نگارنده پیش از پرداختن به نقد و بررسی کتاب به نقل‌هایی که اتفاقاً با آنها مواجه شده و او را در تعیین مؤلف کتاب یاری رسانده اشاره کرده است. برای نمونه از کتاب «الجواهر المنضد فی طبقات متأخري أصحاب أحمد» اثر یوسف بن الحسن بن عبد الهادی المعروف بابن المبرد (۸۴۰-۹۰۹هـ) یاد کرده که در آن درباره دانشمندی به نام «داود المتطبب» نوشته است. بر پایه این گزارش، داود متطبب مسیحی بود و به دست ابن تیمیه اسلام آورد. ابن المبرد همچنین او را صاحب کتابی به نام «الطب النبوی» دانسته که بر پایه روایات احمد بن حنبل نگارش شده است. آنگاه محقق کتاب (دکتر عبدالرحمن

۱. برای یافتن اطلاعات بیشتر درباره این مفاهیم ن.ک: میرحسینی، جستارهایی در اعتبارسنجی و فهم روایات طبیبی، مقاله «مروری تاریخی بر مفهوم و جایگاه طب النبوی و طب الأئمه»، ص ۷۵-۵۷.

۲. از دوست دانشمند، جناب آقای دکتر حامد آرزایی بابت معرفی این مقاله سپاسگزارم.

العثمین) در حاشیه به کتاب «المعجم المختص بالمحدثین» ذهبی اشاره کرده است. طبق گزارش عبدالحکیم الأنیس در آن کتاب اینگونه آمده است: «داود بن أبی الفرج، الشیخ العالم الدمنهوی دمشقی الطیب... أسلم سنة إحدى وسبع مئة، وحفظ القرآن، وتفقه، وتعبّد، وسمع من جماعة، ونسخ صحيح البخاري وأتقنه، ونسخ كتباً وأوقفها، وارتقى بالمعالجة، وكان تقياً مخلصاً، توفي سنة سبع وثلاثين وسبع مئة عن أربع وستين سنة».

الأنیس سپس به مقایسه اجمالی محتوای «الطب النبوی» با آنچه درباره داود متطبب وجود دارد پرداخته است:

۱. اسلوب کتاب به گونه ایست که توسط یک «پزشک» نگارش شده نه توسط محدث ناقدی همچون ذهبی.
۲. مؤلف کتاب حنبلی است نه شافعی، حال آنکه ذهبی به اتفاق گزارش هایی که درباره او وجود دارد بر مذهب شافعی بوده است.
۳. ظاهراً هیچیک از کسانی که درباره ذهبی سخن گفته کتابی در طب نبوی برای او بر نهمرده است.

او همچنین به تناقضات موجود در کتاب به صورت کلی اشاره کرده که البته شایسته است پژوهش وی تکمیل و مستند گردد. برای نمونه در کتاب روایاتی وجود دارد که نگارنده آن به آنها استناد کرده حال آن که ذهبی در «میزان الاعتدال» همان روایات را ضعیف و منکرو... خوانده است. برخی شواهد دیگر عبارتند از:

۱. در کتاب روایتی از ابن عباس درباره غسل با آب آفتاب خورده آمده است.<sup>۳</sup> نگارنده کتاب در ادامه حدیث اینچنین گفته است: «قال أهل العلم بالحدیث: هذا حدیث موضوعٌ وصدور این کلام از ذهبی که خود از بزرگترین محدثان بود بعید به نظر می رسد و با اسلوب وی و همچنین سایر محدثان در بیان احادیث و استشهداد به آنها سازگار نیست.
۲. برخی عبارات کتاب، نشان دهنده آن است که نویسنده اثر، «پزشک» بوده است. مانند آنچه درباره تحریم آمیزش در زمان حیض آمده است: «لأن هذا الدم هودمٌ فاسدٌ فیضربُ بذكر الرجل ویقرحُه، وقد رأیتُ ذلك». این تعبیر اخیر و استناد به مشاهدات پیشین، نشان دهنده آن است که نگارنده پزشک بوده است و نسبت آن به ذهبی چندان موجه به نظر نمی رسد.
۳. شاهد دیگر برای مورد پیشین این عبارت است: «وقد سألني بعضُ الأخوان أن أذكر له شيئاً من التشریح، وكيف یصلُ الغذاءُ إلى الأعضاء فأجبت سؤاله». طرح پرسشی اینچنین تخصصی از ذهبی نیز بعید به نظر می رسد.

۳. قال ابنُ عباس: من اغتسلَ بماءٍ شمسٍ فأصابه وضحٌ فلا یلومنَ إلا نفسه

پس از این نقد درونی، عبدالحکیم الأنیس به نسخی اشاره کرده (یکی در مصرد دیگری در ترکیه) که بر روی آنها نام نویسنده حقیقی اثر نوشته شده است. مثلاً بر روی غلاف نسخه مصری اینگونه نوشته شده است: «کتاب فی الطب النبوی للشیخ الإمام العالم العلامة الشیخ داود بن أبی الفرج الحنبلی الدمشقی المتطبب» الأنیس همچنین به افراد دیگری اشاره کرده که کتاب به آنها نسبت داده شده است:

۱. أبو الفرج ابن الجوزي (ت: ۵۹۷ هـ)

۲. ابن قیّم الجوزیة (ت: ۷۵۱ هـ)

۳. جلال الدین السیوطی (ت: ۹۱۱ هـ)

اما این انتساب‌ها را اشتباه دانسته و دلایلی را به گونه موجز برای هر یک ذکر کرده است. برای نمونه به نکته مهمی درباره نسبت دادن کتاب به «سیوطی» (مانند آنچه در کتاب کشف الظنون آمده) اشاره کرده است: «نسبت کتاب به سیوطی آنچنان که در کشف الظنون آمده قطعاً اشتباه است. زیرا مؤلف یقیناً در قرن هشتم می‌زیسته است. (به این دلیل که) چهار نفر را به عنوان شیوخ خود نام برده که همگی در همان دوران بوده‌اند:

۱. إبراهیم الرقی (ت: ۷۰۴ هـ)

۲. عماد الدین الواسطی (ت: ۷۱۱ هـ)

۳. ابن تیمیة (ت: ۷۲۸ هـ)

۴. المزی (ت: ۷۴۲ هـ)

مضاف بر آن که این کتاب با دو اثر او در طب نبوی متفاوت است.

در پایان نیز مواردی را به عنوان منشأ احتمالی اشتباه ذکر کرده است:

۱. ممکن است ذهبی نسخه‌ای از این کتاب را با خط خودش نوشته و این توهم را ایجاد کرده که کتاب برای اوست.

۲. محتمل است که کسی فصل پایانی کتاب - آنچنان که در یک نسخه اینگونه است - را دیده باشد که در آن مؤلف، سخنی را از ذهبی نقل کرده و پس از نقل آن نوشته است: «تمّ کلام ابن الذهبی». بنا بر این گمان شده است که نویسنده کتاب ذهبی است.

این کتاب از سال ۱۸۷۰ م بارها با نام ذهبی به چاپ رسیده و الأنیس اظهار امیدواری کرده که از این پس با نام مؤلف حقیقی آن «داود بن ابی الفرج الدمشقی» به چاپ برسد.

گرچه برخی ادعاهای مطرح شده در این نوشتار نیازمند یافتن مستندات بیشتر و قوی‌تر است اما آنچه اهمیت دارد همان نگاه نقادانه و توجه به ابعاد گوناگون است که پیش از انتساب یک کتاب به مؤلف آن باید در نظر داشت.

## «شأن نزول» یا «شأن صدور»؟

گاه دیده می شود که مُصطلح «شأن نزول» را، در حَقِّ «شعر» یا «اصطلاح» یا «مَثَل» به کار می برند و مثلاً می گویند:

«پاره ای از شأن نزول هایی که فَرخ برای اشعارِ بهار نوشته است، در هیچ جای دیگر قابل یافتن نیست. فَرخ به سابقه دوستی طولانی... شاهد زنده بسیاری از لحظات ناب سرایش های بهار بوده است. به عنوان نمونه شأن نزولی که فَرخ برای قصیده به مطلع  
یاد باد آن عهد کم بندی به پای اندر نبود      جزمی اندر دست و غیر از عشقم اندر سرن بود

آورده، با شأن نزولی که در نسخه های چاپی آمده است تفاوت دارد... در نسخه فَرخ شأن نزول این قصیده چنین است: ...»

(دیوانِ مَلِک الشُّعْرَا بَهَار، گردآورده: سَید محمود فَرخ خُراسانی،  
به کوشش: مُجتَبی مُجَرَّد - و - سَید امیر مَنصُوری، ج: ۱، تهران:  
انتشارات هِرمس، ۱۳۹۷ هـ.ش، ص ۱۰).

یا:

«... خیال کردم حلبی شأن نزول اصطلاحات و ضرب المثل های فارسی را در کتاب آورده است (یعنی همان کاری ... که خدا بیامرز امیرقلی امینی تحت عنوان داستان های امثال انجام داده است ...»

(عمو جمال - نامه های سید محمدعلی جمالزاده به علی اصغر  
حلبی -، به کوشش: دکتر مهناز صفایی، ج: ۱، تهران: انتشارات

زوار، ۱۳۹۴ هـ.ش، ص ۷۱.

اینگونه تعبیر که شیوعی هم یافته، و از این رهگذر، در بعضی فرهنگهای لغت فارسی هم لحاظ شده است ( فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی: دکتر حسن انوری، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱ هـ.ش، ۵ / ۴۴۱۷). و باید هم لحاظ می شده؛ چه، خوب یا ناخوب، از مستعملات اهل زبان است، به هر روی، خالی از مسامحتی نیست، و به گمان بنده: برکنار از مفسدتی نیز.

تعبیر «شأن نزول»، از مضطحات علوم قرآنی است؛ سبب و مناسبت نازل شدن آیات قرآن کریم را بیان می کند؛ به فرود آمدن وحی ناظرست؛ و ریشه ای عقیدتی دارد. به کاربردنش در حق دیگر اقوال، از باب «مجاز» و توسع در استعمال خواهد بود؛ لیک «مجاز»ی نادر خور و توسعی بی تناسب؛ چرا که «شعر» یا «اصطلاح» یا «مثل»، به عقیده مؤمنان، و حتی به باور غیرمؤمنان، به اصطلاح «نازل» نمی شود تا «شأن نزول» داشته باشد. شاید از برای آدای آن معنی که مد نظر این گویندگان و نویسندگان است، تعبیر «شأن صدور» وافی به مقصود باشد.

## عمر اگر خوش گذرد زندگی نوح کم است ...

«عمر اگر خوش گذرد زندگی نوح کم است      ور به ناخوش گذرد نیم نفس بسیار است»

این بیت را سالها پیش از برخی از عوام می شنیدم و خیال می کردم از سرهم بندی های بعضی معاصران ناپخته است؛ بعدها دانستم از یادگارهای عصر صفوی است.

سراینده اش، حسن بیگ رفیع است، از فضلی شعرای روزگار صفوی. قزوینی الأصل بوده، لیک به واسطه سکونت دراز مدت در مشهد، به عنوان «رفیع مشهدی» اشتهار یافته است.

از جمله شروده های این رفیع مشهدی که میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی در تذکره بسیار کرامتدش آورده، اینست:

نگه گرم تو با اهل هوس بسیار است      شعله را میل به آمیزش حس بسیار است

عمر اگر خوش گذرد، زندگی خضر کم است      ور به ناخوش گذرد، نیم نفس بسیار است

( تَذَكْرَةُ نَضْرَابَادِي، ميرزا مُحَمَّد طاهر نَضْرَابَادِي اِصْفَهَانِي، با  
تَضْحِيح: وَحِيد دَسْتِگَرْدِي، ج: ۱، طَهْران: چاپخانه آرْمغان، ۱۳۱۷  
هـ.ش.، ص ۲۶۸).

مُلاحَظَه می فرماید که بنا بر روایتِ نَضْرَابَادِي، رَفِيع مَشْهَدِي، «زندگی خِضْر» گفته؛ ولی ذوقِ عامّه آن  
را بَدَل کرده و به پُشتوانه مَفْهُوم شایع تر و آشناترِ «عمر نوح» که زبَانزد بوده و هست، نام «نوح» را جایگزین  
«خِضْر» نموده است؛ وَاللّهُ اَعْلَم

## پُشت ها!

دَر چاپِ نَحْسَتِ كِتَابِ نادره کاران<sup>۱</sup> به دُنْبَالِ چیزی می گَشْتَم که دیدم دَر یادگرد آثارِ اِبْرَاهِيم پورداود،  
حُرُوفِیگارِ مُحْتَرَم، دَسْتِ گَم سه جا «دسته گل» به آب داده است و به جای «پشتهها»، «پشتها»  
نادره کاران، ایرج افشار، به کوشش: محمود نیکویه، ج: ۱، تهران: نشرِ قَطْره، ۱۳۸۳ هـ.ش.، ص ۲۱۹) و  
«پشتهها» (همان، ۲۲۶) نوشته!

این «پشتها» / «پشتهها»، مرا به یادِ خاطره‌ای انداخت که چندی پیش از ناشرِ خدوم و کتابیارِ بسیار  
مُحْتَرَم، آقای سَید اَحْمَد رِضا طهوری، شنیدم.

ایشان حِکایتِ می کردند وَ قَتِي مَرْحُومِ وَالِدِشان، زنده یاد سَید عَبْدِالعَقَّارِ طهوری، مَوْسِسِ كِتَابخانه  
طهوری، كِتَابِ يَشْتِهائِي پورداود را تَجْدِيدِ چاپ کردند که پس از چاپِ نَحْسَتِ يَشْتِش دَر هند (پشتهها،  
تَفْسِير و تَأْلِيف: اِبْرَاهِيم پورداود، ج: ۲، ج: ۱، بَمَبْسِي: اَنْجَمَنِ زَرْتَشْتِيانِ ايراني. و. اَنْجَمَنِ ايران ليگ،  
۱۳۰۷ و ۱۳۱۰ هـ.ش.) بسیار نایاب شده بود و دانشجویان و پژوهشگران را آسان به چنگ نمی افتاد،  
چُنين كِتَابِي البتّه جُز خَوَاصِّ اَهْلِ عِلْمِ خواهانی نداشت؛ ولی نُسخه آن که دَر «وِترين» كِتَابفروشی  
نهاده شده بود بِالطَّبْعِ از آینده و زَوْنده جَلْبِ تَوَجُّه می کرد، و چون غَالِبِ مَرْدُمِ بِالْفِطْرِ «يَشْت» که از  
الْفَاطِ اَوِسْتائِي و از مُصْطَلَحَاتِ راجع به مُتونِ دینِ زَرْتَشْتِي است. هیچ آشنائی نداشتند، بنا دُست  
«پشتهها» را «پشتهها» می خواندند! و گاه مَتَعَجِبانه داخلِ كِتَابفروشی می شدند و می پرسیدند: این كِتَابِ  
«پُشتهها» چیست که پُشتِ شیشه گذاشته اید؟!!

\*\*\*

۱. اگر از چاپِ نَحْسَتِ كِتَابِ نادره کاران یاد می گَشْتَم، از آن روست که مَن بنده این چاپ را دَر دست دارم. گویا اخیراً چاپ تازه‌ای از  
آن كِتَاب بیرون آمده است و چیزهایی هم بر آن افزوده اند؛ که مَن البتّه نه آن را وازسیده‌ام و نه از جُرئِياتِ تَحْوَلاتِ آن آگهی دارم.



مُرورِ اینگونه خاطرات، امروزه، بیشترکُ مایهٔ تفریحِ خاطرِ ماست؛ لیک آن سویی این بادمان‌ها، تصویری درخشانِ کوشش و مُجاهدتی جای دارد که بر دَستِ کوشندگانِ فرهنگی و خدمتگزارانِ کلمه و قلم صورتِ بسته است تا پایهٔ فرهنگ و دانائیِ همگانی فراتر از آن رُود که زینِ پیش بوده است. بادشان فُروزان باد!

خُداوند آقايِ سَيِّدِ اَحْمَدِ رِضا طه‌وری را هرکجا هست به سلامت دارد! و والدِ ماجدش، آن نازنینِ مَرَدِ خَلِیقِ مَهرَبان را که نامش با کتاب و کتابخوانیِ ایرانیان پیوندی ناگسستنی یافته است، دَر کَنَفِ رَحْمَتِ خویش جای دهد! بِحَقِّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَمْجَاد!

جویا جهانبخش |

## نکاتی از آثار استاد علامه سید جلال الدین همایی

### تصحیف در حدیث و اثرگذاری آن در مثنوی

در دفتر چهارم مثنوی چنین آمده است «تفسیر این حدیث که مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» حال آنکه این روایت در منابع حدیثی با لفظ «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ...» آمده است، استاد همایی در این باره نوشته اند:

«... با این حال معلوم نشد مأخذ مولوی چیست که این حدیث را در دفتر چهارم با کلمه «أُمَّتِي» به جای «أَهْلِ بَيْتِي» عنوان کرده... حقیر احتمال می دهم که «أَهْلِ بَيْتِي» را نسخا به هم پیوسته به صورت «أَهْلِبَيْتِي» نوشته بوده اند و در مأخذ مولوی به «أُمَّتِي» تحریف شده بوده است و گرنه در این حدیث روایت «أُمَّتِي» دیده نشده و مولانا هم از آن متعصبان خام نبوده است که در سنت نبوی عمداً مداخله کرده باشد.»<sup>۵</sup>

### تفسیر حدیث «إِنَّ السِّيفَ مَخَاءُ الْخَطَايَا»

استاد همایی در توضیح این بیت از مثنوی «تیغ هست از جان عاشق گردروب ز آنک سیف افتاد مخاء الذنوب»، نوشته اند:

«یعنی شمشیر محوکننده و زداینده گناهان است، اقتباس از حدیث شریف نبوی «إِنَّ السِّيفَ مَخَاءُ الْخَطَايَا» و روایت دیگر «لَا يَمْرُ السِّيفُ بِذَنْبٍ إِلَّا مَحَاهُ» و این حدیث در بیان مراد به چند وجه محتمل است، یکی این که مرحوم حاجی سبزواری در شرح مثنوی گفته

۵. تفسیر مثنوی معنوی (داستان قلعه ذات الصور یا دز هوش ربا)، بیست و پنج (مقدمه)

است: «شمشیر مجاهد فی سبیل الله محو کننده گناهان است»، یعنی کسی که در راه خدا جهاد می کند و شمشیر می زند گناهانش آمرزیده می شود. وجه دیگر آنکه در بعضی حواشی مثنوی نوشته اند که هر که در جهاد شهید شد همه گناهانش آمرزیده است. وجه سوم این است که فقها می گویند هر کس به قصاص کشته شد از گناه جنایت پاک می شود. وجه چهارم آنچه در عرف و عادت است که هر کس به قتل رسید هر قدر هم مقصر و گناهکار باشد همه خطاها و گناههای او از قلوب مردمان سترده و پاک می شود و ما خود بسیار دیده ایم که اشخاص جانی و قاطعان طریق را وقتی به دار می کشیدند یا تیر باران کردند، بغض و کینه ایشان از دلها بیرون می رود و همه برای آنها طلب مغفرت می کنند. وجه پنجم اشخاص منحرف خطاکار که وجود آنها مایه ننگ و عار خویش و تبارشان باشد، وقتی که کشته می شوند گویی همه ننگ و عارها با ایشان به خاک می رود. وجه ششم چون یکی را به قصاص گناهکاری، عبرت دیگران قرار دادند طبعاً اشخاص عبرت می گیرند و خطا کاری از بین می رود و این خود یکی از وجوه محتمله معنای آیت شریفه است که فرمودند «و لکم فی القصاص حیاة یا اُولی الألباب» وجه سوم به بعد وجوهی است که خود حقیر احتمال داده ام و تا کنون جایی ندیده ام متعرض شده باشند و الله العالم<sup>۶</sup>

روح الله شهیدی |

## دو اطلاع دیگر از روضه و خانقاه ابن خفیف شیرازی در سده هفتم و هشتم هجری

در نوشتاری که در شهریور ۱۳۹۸ با عنوان «آثار برجای مانده از ابن خفیف و دست نویسی از بخش ابتدایی "کتاب الإقتصاد" از نگارنده به چاپ رسید (آینه میراث، ش ۶۴، صص ۴۱-۵۸)، در یک پانویس (صص ۴۲-۴۳)، برخی از کهن ترین اسناد و دانسته ها مربوط به مزار ابن خفیف شیرازی، که رفته رفته به «روضه» ای تبدیل شده بوده، عرضه شده است. از آن جمله است اطلاعاتی که درباره بازسازی و توسعه و وقف بر این مزار توسط مظفرالدین زنگی بن مودود سلغری (حک. ۵۵۸-۵۷۱ق)، اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی سلغری (حک. بعد از ذی القعدة ۶۲۳ق- ۵ جمادی الآخر ۶۵۸ق) و همچنین قتلغ نوه دختری شاه شیخ ابواسحق اینجو (فرزند جهان ملک خاتون، شاعر سده هشتم هجری) در دست داریم. نیز می دانیم که دوره مصاحف شماره ۲۶۲- موزه در موزه آستان حضرت معصومه، شامل بیست و هفت پاره از سی پاره قرآن، در پاره بیست و دوم خود، وقف نامه ای دارد که نشان می دهد یحیی بن ناصر الیحیی (؟) «خادم الحضرة الکبیرة» و بقعه شیخ کبیر، آن را بر سر روضه حضرت مقدسه سلطان شیخ کبیر ابوعبدالله محمد بن خفیف در جمادی الثانی ۷۸۱ق وقف کرده است. در همان پانویس، همچنین به ارتباط سعدی و عزیز نسفی با بقعه و خانقاه شیخ کبیر اشاره ای شده است. آنچه در این یادداشت، استدراک می شود، دو اطلاع دیگر درباره خانقاه و روضه ابن خفیف در سده هفتم و هشتم هجری و نیز مشایخی مرتبط با این خانقاه است.

الف. در کتاب ارزشمند «مقامات شیخ حسن بلغاری» یا مقامات شیخ صلاح الدین حسن نخجوانی مشهور به بلغاری (۶۰۵-۶۹۸ق)، صوفی مشهور سده هفتم هجری، که آن را محمد زینی، یکی از مریدان و پیروان طریقت شیخ حسن نگاشته و یک نسخه ناقص از آن برجای مانده و بر اساس همان نسخه نیز،

اخیراً به چاپ رسیده، اطلاعی درباره حضور شیخ حسن در شیراز و ماجرای خواب دیدن یکی از مریدان و پیروان شیخ کبیر این خفیف شیرازی در خانقاه او، آمده است. چنین است عین این حکایت:

«و بعد از آن [شیخ حسن بلغاری] روی به جانب شیراز نهادند در همان شب [= همان شبی که در بامداد آن، به شبانکاره رسیده بودند] بامداد را به شیراز درآمدند. شیخ روح‌الدین - قدس سزه - که شیخ خانقاه [و] تربیت کرده [= تربیت شده معنوی و پیرو طریقت] شیخ عبدالله خفیف بود، در واقعه دیده‌اند که شیخ عبدالله [= شیخ کبیر، ابن خفیف] میان بسته‌اند و جاروب به دست گرفته و خانقاه را فراشی می‌کرد. شیخ روح‌الدین پیش دویدی و گفتی که خیر است که شیخ به دست خویش فراشی می‌کند. شیخ عبدالله گفتند که بلی، مسافری بزرگ می‌رسد. شیخ روح‌الدین خواسته‌اند که جاروب از دست ایشان بگیرند و بدان خدمت قیام نمایند. شیخ عبدالله جاروب را نداده‌اند و فرموده‌اند که تو خدمت ایشان را ندانی» (مقامات شیخ حسن بلغاری، تصحیح و تحقیق مریم حسینی - مریم رجبی نیا، تهران، انتشارات دکتر محمود افشار، ۱۳۹۸، ص ۱۴۲، بند ۱۲۶).

این ماجرا، مربوط به دوره بیست و هفت ساله اقامت شیخ حسن در کرمان است که در این دوره دو بار از کرمان به قصد سیرو و سفر خارج می‌شود، و یک بار آن، پس از دیدار از شبانکاره، به شیراز می‌رسد. در این سفر، شیخ روح‌الدین نامی در سده هفتم هجری که در خانقاه شیخ کبیر اقامت داشته و شیخ آن خانقاه بوده، شیخ حسن را در خواب می‌بیند و از این سفر او باخبر می‌گردد. این اطلاع مربوط به این شیخ روح‌الدین و حضور او در خانقاه شیخ کبیر در سده هفتم هجری، در نوع خود شاید یگانه باشد. اهمیت این خانقاه برای مشایخ فارس، بسیار زیاد بوده است. به طوری که می‌دانیم سعدی نیز در همین قرن هفتم هجری، دورانی را در این خانقاه به سر می‌برده و شیخ آن خانقاه بوده است.

ب. در کتاب مواهب الهی، که در موضوع تاریخ عهد مبارزالدین محمد بن مظفر و بخشی از عهد حکمرانی فرزندش ابوالفوارس شاه شجاع مظفری است، اشاره‌ای به یک شیخ صوفی از سده هشتم هجری شده که مجاور روضه ابن خفیف بوده است. در اصل معین‌الدین علی بن محمد یزدی، پدیدآور این اثر، در تعیین نام کتاب خود به یکی از مشایخ مجاور روضه یا قبه شیخ کبیر متوسل شده و او نیز نام «مواهب الهی» را برای آن کتاب تعیین کرده است. چنین است عین نوشته او در دیباجه کتابش:

«و نام این همایون‌نامه بر حسب اشارت مبارک شیخ سالک الرئانی عز‌الملة و الدین ابراهیم الزرقانی دامت برکاته که مجاور قبه [ضبط نسخه ایاصوفیا از سده نهم هجری: روضه] مقدس سلطان الأولیاء و الأقطاب فی الآفاق شیخ‌ابی عبدالله الخفیف قدس الله روحه العزیز است در شیراز، "مواهب الهی" نهاده شد» (مواهب الهی در تاریخ آل مظفر، معین‌الدین بن جلال‌الدین محمد معلم یزدی، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، طهران، اقبال، ۱۳۲۶، ج ۱، ص ۱۹؛ همان، دستنویس کتابخانه ایاصوفیا، شماره ۳۰۸۷، برگ ۹ الف).

جواد بشری |

<p>فاحل عیبه فلا بد الا بواجب یضطررنا معنی الی الاضطرار</p>	<p>خداستاء انت و اهل ارضه و اوستا مشورتنا العالیما</p>
---	--

درم این جایز نام بر حسب اشارت مبارک شیخ مالک الربانی فرموده و الهی است  
 ابریم الزرقانی و امت بر کلمات مجاور روضه منتهی سلطان الاولیاء الاعلی  
 فی آفاق شیخ ابی عبد الله الخنیف قدس الله روحه العزیزت در شیراز مراد  
 الهی نماید شده و چون اشاء فضولی و ابواب نیز او ذکر شریف حضرت  
 احتیاج می افتد اگر هر نسبت فایز تیان اقرب میارین استعدویا  
 بتولیل و اطباب سرایت کند وضع آنت که محل ذکر شریف بهارزی سلطان  
 را حضرت خلافت پناه فریستند و محل ذکر شریف سلطان جلالی را حضرت  
 سلطت پناه تا این امین از جاب امام از پیش خواننده مرتضی شود و شهادت امام  
 از حوالی غیر متدبر بر خبر خود من الله التوفیق حق سبحانه و تعالی مقاصد دینی  
 و دنیوی خلایق بر آورده خیر کرد الحمد و مطالب و امامی با سانی بحصول مقرون گناه  
 رفته و حوده و مضمون این کتاب که چون روزنامه صحیح صا و قریب بسبب شهادت  
 راه امید و سپید انوار جاوده اطوار کند و بجزیره خلیفه محمد المسطقی صل علی علیه  
 و سلم بگردد و برده بیست و — دل او پستنا زاید ان فرمایا  
 و در گفته دشمنان در ریاض القلم صل علی خیر خلقک محمد کما ذکره الذکر کردن  
 و کلامی عن الصادقین و علی آرا جمیع الطین العالمین و محمد در سبب العالیما  
 ذکر بیاد و اجداد و غلام حضرت خلافت پناه جسم الله قال الله تعالی الذین ان  
 فی الاشیاء اقام الحکومة و انزل الکره و لم یملکوه و انهم انکم و قد عاقبت الکره

## کتاب احکام الملل ابوبکر خلیل و شرط شگفت عمر بر ذمیان

کتابی از ابوبکر احمد بن محمد خلیل (م ۳۱۱) با عنوان احکام اهل الملل در دست است که از نظر فقهی - اجتماعی اهمیت زیادی دارد. بر حسب اطلاع بنده، به رغم این که احکام ذمیان، شامل یهود و نصارا و مجوس در بسیاری از ابواب فقهی به تناسب آمده، اما یک کتاب مستقل در فقه شیعه در این باره یعنی احکام ملل وجود ندارد. برای مثال، در باره احکام ازدواج با آنها، در کتاب نکاح، یا احکام گرفتن جزیه در باب جهاد و جزآن، آمده است. اما این کتاب خلیل، بر اساس «الجامع لمسائل الامام احمد بن حنبل» همه احکام «ملل» را یک جا، ذیل عناوین مختلف آورده است.

تقسیم بندی ابواب کتاب جالب است. در کتاب الایمان، احکام اطفال مشرکین را آورده، چنان که از اسلام آوردن آنها و تبعاتی که دارد بحث شده است. در کتاب المناسک، در باره آمدن آنها به مکه بحث شده است. در کتاب الزکات، نکاتی در باره ارتباط آنها با زکات آمده است. در کتاب البیوع، احکام خرید و فروش با آنان آمده، در کتاب النکاح به همین ترتیب احکام ازدواج با آنان درج شده است تا آخر.

بدین ترتیب این کتاب، به طور مستقل، احکام ملل را شامل یهود و نصارا و مجوس آورده و عبارات زیادی به عنوان استفتاء و فتوا و حدیث، نقل کرده است. بخشی از این مطالب در باره مجوسیان است، و از دل آنها می توان به وضعیت ایرانیان مجوسی مقیم عراق آن وقت و احیاناً نقاط دیگری برد. طبیعی است که در این میان، معلوماتی نیز در باره باورهای دینی این گروه ها هست. برای مثال در باره صائبین نکاتی آمده که بر اساس آن، آنها را به یهود مرتبط کرده است. بماند که از لابلای آن می توان در باره تبدیل سیاست های جاری خلفایی مانند عمر خطاب یا عمر بن عبدالعزیز و حتی متوکل عباسی و دیگران، به احکام شرعی اطلاعاتی را بدست آورد. در اینجا یک نمونه را اشاره می کنم.

یکی از این احکام آن است که می بایست، اهل ذمه و کسانی که جزیه می پردازند، عربهای مسلمان مسافرا را یک شبانه روز مهمانداری و پذیرایی کنند. اختلاف نظرها در سایر کتابها، تا سه شبانه روز هم هست. این شرط عمر، بعدها به صورت حکم ثابت شرعی در احکام ذمیان درآمد. این موارد بسیار فراوان است که به رغم آن که نه در قرآن و نه حدیث نبوی شاهی ندارد، اما به صرف این که سنت خلیفه است، شرعی و ابدی هم شده است.

در منابع دیگر نوشته اند که عمر برای نصاری شام و جزیره، سه روز مهمانی را شرط کرد، در حالی که بر نصاری سواد عراق، یک شبانه روز را شرط کرد، زیرا از نظر مالی وضع پایین تری داشتند [و عمر رضی الله عنه لم یشرط علی طائفة معينة، بل شرط علی نصاری الشام و الجزیره و غیرهما، ففی شرطه علی نصاری الشام و الجزیره ضیافة ثلاثة أيام

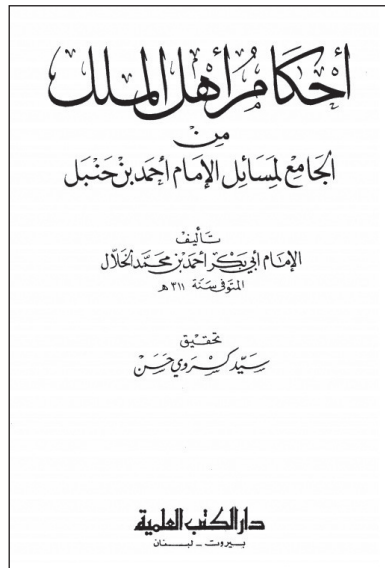
لیسارهم و إطاقتهم ذلك. و أما نصاری السواد فشرط علیهم يوماً و ليلة، لأن حالهم کان دون حال نصاری الشام و الجزیره. فكان عمر رضی الله عنه یراعی فی ذلك حال أهل الکتاب؛ کما کان یراعی حالهم فی الجزیه و فی الخراج]. و آمده است که عمر نوع غذا و دادن علوفه را شرط نکرد، و این مساله در هر مورد به عرف آن قوم و وضع آنها مربوط می شود.

اما چهار روایتی که در کتاب احکام الملل خلال آمده به این شرح است:

۱. خلال می گوید: محمد بن علی مرار روایت کرد، از مهنا که از احمد بن حنبل درباره حدیث ابن ابی لیلی پرسید: «عمر بر اهل سواد و اهل جزیه، یک شبانه روز را معین کرد». مهنا گوید: احمد پرسیدم: یک شبانه روز یعنی چه؟ گفت: این که باید مهمان داری کنند. (ش ۱۰۰۲).

۲. خلال گوید: محمد بن علی گفت: به احمد گفتم [این روایت را که] «عمر بن خطاب، یک شبانه روز را بر اهل سواد و اهل جزیه معنی کند. گفت: وقتی ما بر آنان ولایت می یافتیم، می گفتند: شبا شبا! از احمد پرسیدم: یک شبانه روز یعنی چه کار کنند؟ گفت: مهمان داری می کردند. پرسیدم: شبا شبا یعنی چی؟ احمد گفت: شبا شبا به فارسی، یعنی لیله لیله. (ش ۱۰۰۳). [شاید مقصودشان این بود که فقط شب نزد آنان بمانند، چون روز سرکار و زندگی خود هستند].

۳. خلال گوید: عبدالله بن احمد بن حنبل گفت: پدرم از وکیع، و او از هشام، و او از قتاده، و او از حسن، ت. از احنف بن قیس روایت کرد: «عمر بر اهل ذمه، یک شبانه روز را شرط کرد. نیز این که پل ها را اصلاح کنند، و این که اگر مردی از مسلمین میان آنان کشته شد، باید دیه او را بپردازند». (ش ۱۰۰۴)





۴. خلال گوید: عبدالله بن احمد بن حنبل گفت: پدرم از وکیع از ابی اسحاق از حارثه بن مضرب نقل کرد: عمر بر ذمیان شرط کرد تا یک شبانه روز مهمانداری کنند. اما اگر مسافران به خاطرباران یا بیماری نتوانستند حرکت کنند، دو روز از آنان مهمانداری. اگر بیشتر ماندند، از اموال خودشان، خرجشان را متکفل شوند (ش ۱۰۰۵).

رسول جعفریان |